

به نام خداوند جان و خرد

درس ششم: نی نامه

۱- بشنو این نی چون شکایت می کند از جدایی ها حکایت می کند

نی نامه را چکیدهٔ مثنوی معنوی دانسته اند و تمام مثنوی معنوی تفصیل همین هجده بیت آغازین دفتر اول است.

«نی» استعاره از مولانا یا نماد انسان کامل (آنکه با عالم معنا و اسرار آن آشناست، عارف واصل)

آنچه در این نی آوازی پدید می آورد، کشش انسان آگاه به سوی عالم معنا، به سوی پروردگار، به سوی کل و حقیقت هستی است و در حقیقت، این «نی عشق» را پروردگار می نوازد و فریاد مولانا هنگامی از نی وجودش برمی خیزد که جذبۀ حق بر او اثر می گذارد حکایت و شکایت جناس ناقص اختلافی

مقصود از جدایی: جدایی روح جزئی (انسان) از روح کل (خدا) است.

جدایی: جدایی عاشق از معشوق، جدایی از عالم بالا، جدایی از خدایی که مبدأ و سرانجام اوست.

به نغمهٔ نی آنگاه که حکایت می کند، گوش بده و توجه کن. نی از جدایی خود از عالم بالا شکایت می کند.

هم مفهوم: زفراق چون نالم من دل شکسته چون نی / که بسوخت بندبندم زحرارت جدایی

مغایر: من زجان جان شکایت می کنم / من نیم شاکی روایت می کنم

۲- کز نیستان تا مرا بیریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

«نیستان» استعاره از عالم معنا «مرد وزن» مجازاً کل هستی و همه ی موجودات

نیستان: نیزار نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند

نیستان: نماد(استعاره) از عالم معنا مرد و زن: تناسب و مجاز از همهٔ هستی

از آن هنگامی که مرا از نیستان عالم معنا جدا کرده اند، از فریاد و زاری من تمام آفریده ها نالان و گریان هستند

مفهوم: همهٔ آفریده ها، چون از اصل خویش جدا افتاده اند، نالان اند و می خواهند اصل خویش را بیابند.

هم مفهوم: مبتلایی به غم و محنت و ایام فراق / ای دل این ناله و افغان تو بی چیزی نیست

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

شرحه شرحه: به فتح اول، پاره ای گوشت را گویند و یا گوشتی که از درازا بریده باشند و شرحه شرحه، یعنی پاره پاره

شرح: باز کردن، توضیح دادن

اشتیاق: (اصطلاح عرفانی) میل قلب است به دیدار محبوب. در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
سینه: مجازاً دل عاشق
واج آرای صامت «ش»

برای بیان درد اشتیاق، شنونده ای می خواهیم که دوری از حق را ادراک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.

مفهوم: برای بیان درد هم درد لازم است

حال شب های مرا همچو منی داند و بس	تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد؟
حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر	به سر نکوفته باشد در سرایی را
چندت کنم حکایت، شرح این قدر کفایت	باقی نمی توان گفت الا به غمگساران
ز سوز سینه ی مجروح من نشد آگه	مگر کسی که چو من از فراق یار بسوخت

۴ - هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

اصل خویش: بازگشت به سوی خدا

بیت به آیه شریف «أنا لله و أنا إليه راجعون» و حدیث «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ» اشاره دارد. تلمیح

اصل و وصل: جناس ناهمسان (ناقص اختلافی)

هر کسی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده باشد، سرانجام به تکاپو می افتد و روزگار وصال خود را می جوید تا به آن برسد.

پیام: همه ی موجودات به جایگاه اصلی خود بر می گردند. گرایش جزء به کل، تعالی خواهی

ارتباط معنایی با ابیات زیر از مولانا:

آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا کآمد آنجا می رود

جزوها را روی سوی کل است بلبلان را عشق با روی گل است

ما ز دریاییم و دریا می رویم ما ز بالاییم و بالا می رویم

سیر جسم خشک، بر خشکی فتاد سیر جان، پا در دل دریا نهاد

به اصل باز شود فرع و هست نزد خرد مر این حدیث مسلم، هم این مثل مضروب

۵ - من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

بد حالان و خوش حالان تضاد بد حالان رمز بی بهرگان از حقیقت

خوش حالان رمز عارفان واصل بد حالان: کسانی هستند که حرکت آنها به سوی خدا کند است.

خوش حالان: رهروانی که با شتاب به سوی خدا می روند و از سیر به سوی خدا شادمان هستند (رهروان راه حق)

جفت: همراه بد حالان و خوش حالان: تضاد و مجاز از همه انسان ها

مفهوم: مولانا ناله عشق به حق را برای همه سر می دهد.

من برای همهٔ انسان ها نالهٔ عشق به حق را سر دادم و با همهٔ آن ها، چه کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کُند است (بد حالان) و چه کسانی که رهروانِ راه حقّ اند همراه شدم .

۶- هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

ظنّ: گمان اسرار: رازهای پنهان در بازگشت به حق تعالی؛ مفعول جمله است. یار: مسند
هر کسی در حد فهم و توان خود، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

۷- سرّ من از ناله ی من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

دور و نور جناس ناهمسان اختلافی نور: مجاز از توانایی و بصیرت چشم و گوش تناسب و مجاز از کلّ حواس و ادراک انسان
چشم و گوش: چشم و گوش ظاهری
اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را دریابد.
تنها با چشم و گوش دل می توان حقیقت را ادراک کرد.
رنگین سخنان در سخن خویش پنهان اند از نکتهٔ خود نیست به هر حال جدا گل

۸- تن ز جان و جان زتن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

مستور: پنهان، پوشیده دید: مصدر مرخّم دیدن است کلمهٔ جان نقش مضاف الیه. دیدن جان دستور: اجازه
کس را دید جان دستور نیست (۱) به کسی اجازهٔ دیدن جان داده نشده است (حرف اضافه و فک اضافه)
(۲) کسی اجازهٔ دیدن جان را ندارد (اجازهٔ دیدن جان برای کسی وجود ندارد) (مالکیت)
نقش واژهٔ «جان» به ترتیب ۱ جان: متمم ۲ جان: نهاد ۳ جان: مضاف الیه
جان و تن: تضاد مستور و دستور: جناس ناهمسان اختلافی

گرچه جان، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است.

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

نای: نی نیست و نیست جناس تام: نیست مصراع اول فعل منفی اسنادی نیست مصراع دوم اسم (نابود)
نی: استعاره از عشق این بانگ نای آتش است: تشبیه باد و باد: جناس تام باد: هوا باد: فعل دعایی (باشد)
آتش مصراع دوم استعاره از عشق بیت ذوقافیتین است (دو قافیه دارد) واج آرای مصوت «ا»
این بانگ و نالهٔ نی، باد و هوا نیست بلکه آتش عشق است. امیدوارم هر کسی که از این سوز و گداز عشق، بی بهره است نابود شود

مصراع اول با بیت زیر ارتباط معنایی دارد:

عشق آتش بود و خانه خرابی دارد پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی است
هم مفهوم: کسی کاو بسته ی زلفت نباشد چو زلفت درهم و زیر و زبر باد

۱۰- آتش عشق است کاندِر نی فتاد جوشش عشق است کاندِر می فتاد

آتش عشق: اضافه تشبیهی جوشش عشق: اضافه استعاری نی و می: جناس ناهمسان اختلافی
نی و می: جناس ناقص اختلافی واج آرای «ش» بیت آرایه موازنه و حسن تعلیل دارد

نالۀ پُرسوز و گداز نی به سبب عشقی است که در آن افتاده و دلیل جوشیدن می جوشش و مستی آفرینی عشق است.

(سوز و گداز آتش عشق است که ناله ی نی را اثر گذار کرده و هر جوشش و شوری که در باده ایجاد می شود نیز از اثر عشق است)
مفهوم: عشق در همه هستی جریان دارد.

به بوی زلف و رخت می روند و می آیند صبا به غالیه سایب و گل به جلوه گری

۱۱- نی ، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

حریف: همدم، هم صحبت پرده و پرده جناس تام: پرده اول: آهنگ و مقام موسیقی پرده دوم: حجاب و مانع
پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز برید و درید: جناس ناهمسان اختلافی

نی همدم و همنشین کسانی است که جویای معرفت اند و از معشوق حقیقی خود جدا مانده اند. آهنگ های نی، راز ما را افشا کرد و
احوال نهایی ما را بر همه کس آشکار ساخت

(نی همدم کسانی است که از معشوق خود جدا مانده اند. آواز نی، راز عاشقان را آشکار می سازد و برای کسی که جویای معرفت است
پرده ها و حجاب ها را از مقابل چشم برمی دارد تا معشوق حقیقی را ببیند)
راز سربسته ی ما بین که به دستان گفتند هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر.

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

تریاق: معرب تریاک است و در زبان فارسی مترادف کلمه پادزهر و مقابل زهر به کار می رود
دمساز: همدم، همراز، هم نشین مشتاق: عاشق، آرزومند

زهر و تریاق: تضاد که دید: پرسش انکاری دو تشبیه در بیت وجود دارد

زهر و تریاق بودن نی: پارادوکس (متناقض نما). (نی هم زهر و هم پادزهر است)

آیا تاکنون کسی زهر و پادزهری مانند نی دیده است؟ آیا تاکنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟

مفهوم: نی در عین درد آفرینی، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی بستگی دارد)

۱۳- نی، حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

راه پر خون: کنایه از شدت رنج و سختی راه عشق
بیت تلمیح به داستان لیلی و مجنون دارد. نی حدیث... می کند: استعاره مکنیه و تشخیص
نی داستان پرخطر و دشوار سیر و سلوک عشق را بیان می کند و عشق عاشقان حقیقی مانند مجنون را بازگو می نماید.
هم مفهوم:

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد	نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست	بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست
هر که بگذشت زجان بگذرد از پیشه ما	عشق شیریست قوی پنجه و می گوید فاش
بر حذر باش در این راه که سر در خطر است	در ره پرخطر عشق بتان بیم سر است
بینی که در این ره چه نشیب و چه فراز است	در عشق اگر بادیه ای چند کنی طی
آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست	شیر در بادیهی عشق تو روباه شود

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

محرم: رازدار، آشنا به حقایق عشق و حقیقت هوش: عشق بی هوش: عاشق واقعی
مر: نشانه تأکید است و معنی خاصی ندارد، غالباً با حرف «را» می آمده است.
مر زبان را مشتری جز گوش نیست (۱) مشتری زبان گوش است (فک اضافه)
(۲) برای زبان مشتری جز گوش وجود ندارد (مالکیت و حرف اضافه)
زبان و گوش: تناسب زبان: مجاز از سخن و کلام گوش: مجازاً شخص درد آشنایی است که از درد و ناله گوینده باخبر است.
بیت دارای تمثیل و اسلوب معادله است.
مصراع اول پارادوکس دارد- محرم هوش بودن بی هوش
واج آرای (نغمه‌ی حروف) صامت «ش» دارد. بین هوش و گوش جناس ناقص اختلافی است
حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها، عاشق واقعی، محرم به حقایق عشق است؛ همانطور که گوش برای درک سخنان زبان ابزاری مناسب است.

مفهوم: هر کسی شایستگی درک عشق را ندارد. بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:
اسرار خرابات به جز مست نداند هشیار چه داند که در این کوچه چه راز است
آهنگ دراز شب رنجوری مشتاق با آن نتوان گفت که بیدار نباشد
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

۱۵- در غم ما روزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد

بی گاه شد : سپری شد

مولانا مکرراً این واژه را در معنی بی وقت و به پایان رسیدن [هنگام غروب] به کار برده است.

بی گاه شد بی گاه شد خورشید اندر چاه شد خیزید ای خوش طالعان وقت طلوع ماه شد

بی گاه شدن روز: کنایه از سپری شدن روزهای زندگی / روز و سوز: جناس ناهمسان اختلافی / واج آرای: تکرار مصوّت «ا» و صامت «ه»

عاشق، عمرش را با درد و غم عشق سپری می کند و روزهای زیادی از عمرش با سوز و گداز عشق سپری می شود.

مفهوم: عمرعاشق با سختی ها و رنج همراه است و غم و اندوه عاشق تا لحظه وصال پایان ندارد.

ارتباط معنایی با بیت زیر: زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ گاهی نیست

۱۶- روزها گر رفت، گورو، باک نیست تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

بیت ۷ جمله دارد روزها گر رفت / گو / رو / باک نیست / تو بمان / ای آن که / چون تو پاک نیست

رفتن روزها و گفتن به آن: تشخیص

باک و پاک: جناس ناهمسان اختلافی رو و بمان: تضاد مرجع ضمیر تو: حق تعالی . عشق یا معشوق

اگر روزهای عمر می گذرد، بگو بگذرد هیچ باکی نیست و اهمیتی ندارد. تو، ای عشق باقی بمان که چون تویی پاک و منزّه وجود ندارد.

مفهوم: بی توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

مصراع اول تشخیص دارد (گفتگو با روز) روزها مجازاً طول عمر بین پاک و باک جناس ناقص اختلافی است . قافیه نیز محسوب

۱۷- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

بی روزی: بی نوا، درویش (منظور بی بهره از عشق) سیر شدن: بی میل شدن هر که: ضمیر مبهم

ماهی: استعاره از عاشق و نماد عاشق واقعی آب: نماد عشق الهی و معرفت

دیر شدن روز: کنایه از ملول و خسته شدن سیر و دیر: جناس ناهمسان اختلافی ماهی و آب: تناسب

تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش

تباه و بیهوده می شود. (همه کس، جز ماهی عاشق از عشق و غوطه خوردن در دریای عشق و معرفت سیر می شود و آن کسی که در راه

طلب ملول و خسته شود، از عشق بی نصیب و محروم می ماند و روزش به ملالت می گذرد.)

ملالی نیست ماهی را ز دریا که بی دریا خود او خرم نگردد

۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید ، والسلام

در نیابد: فعل مضارع منفی والسلام: یک جمله محسوب می شود.

کوتاه کردن سخن: کنایه از پایان بردن کلام و سخن نگفتن پخته و خام: تضاد/

پخته: منظور عارف واصل است خام: آن که راه عشق نسپرده . بی تجربه در عشق

افراد بی بهره از عشق و بی نصیب از دریای معرفت الهی از حال عارف واصل بی خبرند. پس سخن را باید به پایان برد و تمام کرد .

مفهوم: تنها عاشق دل سوخته حال عاشق را درک می کند.

بیت با ابیات زیر ارتباط معنایی دارد:

هر که در آتش نرفت بی خبر از سوز ماست

دلا نزد کسی بنشین که او از دل خیر دارد

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق

پیر میخانه چه خوش گفت به دُردی کش خویش

سعدی سخن یار نگوید بر اغیار هرگز

سوخته داند که چیست پختن سودای خام

به زیر آن درختی رو که او گل های تر دارد

دریا دلی بجوی، دلیری سر آمدی

که مگر حال دل سوخته با خامی چند

نبرد سوخته ای قصه به خامی

کارگاه متن پژوهی

تلمیح زبانی

۱) معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید

الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد نه سور

وزیر

ب) گر ایدون که دستور باشد کنون بگویم سخن پیشت ای رهنمون فردوسی

فرمان ، اجازه

۲) با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن» و «بی گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود

را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

بی گاه شد بی گاه شد، خورشید اندر چاه شد خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد

بله دیرشدن و بی گاه شدن هر دو به معنی سپری شدن زمان و به پایان رسیدن است

۳) نقش دستوری گروه های اسمی مشخص شده در بیت را بنویسید .

هرکسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

اسرار من : مفعول

یار من : مسند

۱) بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

(نیست و نیست) فعل اسنادی / نابود (باد و باد) هوا و فعل دعایی

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

(پرده و پرده) نغمه/آهنگ و حجاب

۲) در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت ۱۴

مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است.

می توان جای آن ها را عوض کرد.

هر کدام از مصراع ها استقلال نحوی و معنایی دارند و ...

تلمیرو شغری

۱) مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی: نماد مولانا یا انسان آگاه و عارف کامل و آشنا به حقایق عالم بالا نیستان: نماد عالم معنا یا همان وطن اصلی انسان

۲- کدام بیت، به این سخن مشهور «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می گردد.) اشاره دارد؟

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۳- حافظ، در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد

مفهوم: هر فردی، حقیقت عشق را نمی فهمد و هر کس بر اساس تصوّر و گمان خود درباره آن سخن می گوید.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من برگ کاهی نیست

مفهوم: بی توجهی به گذر عمر و توجه عاشق به جاودانگی عشق

روزها گر رفت، گو رو پاک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

۴- جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

سیزدهم	۱) دشوار و پر خطر بودن راه عشق
هفتم	۲) با چشم و گوش دل می توان حقیقت عشق را درک کرد
هفدهم	۳) اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق
هفدهم	۴) اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق
دوازدهم	۵) نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیر پذیری از عشق
دهم	۶) عشق در همه هستی جریان دارد.

اسلوب معادله

در اسلوب معادله، شاعر پیام اصلی را در یک مصراع می آورد و برای ملموس و محسوس تر کردن آن، بدون استفاده از ادات تشبیه، به موضوعی محسوس و مادی در قالب «تشبیه» اشاره می کند و تقریباً می توان بین دو مصراع «همان گونه که» قرارداد و معنای درستی از آن برداشت و استنباط نمود، مانند نمونه های زیر:

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود (همان گونه که) **موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود**
می توان از عالم افسرده دل برداشت زود (همان گونه که) **از تنور سرد می گردد به گرمی نان جدا**

بنیاد اسلوب معادله بر «تشبیه» استوار است؛ به عبارتی دیگر، معادل تشبیه است، مانند نمونه های زیر:

«**خاکساران از بلای آسمانی ایمنند** **ماهی زیر زمین را کس نمی آرد به دام**»

بلا = دام

خاکساران = ماهی زیر زمین

«**آه را گر بُود اشکی به قفا نیست عجب** **باد را خاصیت آن است که باران آرد**»

اشک = باران

آه = باد

دزد دانا می کشد اول چراغ خانه را

«**عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را**»

هوش دل = چراغ خانه

عشق = دزد دانا

شرایط اسلوب معادله

۱) به ظاهر هیچ ارتباط معنایی بین دو مصراع نیست.

۲) می توان جای دو مصراع را عوض کرد یا بین دو مصراع علامت (=) گذاشت.

۳) می توان بین دو مصراع عبارت (همانطوری که - همان گونه که) آورد.

۴) دو مصراع کاملاً از لحاظ نحوی مستقل باشند و هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آن ها را به هم مرتبط نکند.

اگر در آغاز مصراع دوم، یکی از حروف ربط وابسته ساز «که، تا، زیرا و چون» بیاید، به گونه‌ای که معنا و مفهوم مصراع اول را به مصراع دوم وابسته سازد، اسلوب معادله نیست، مانند نمونه‌های زیر که اسلوب معادله نیستند:

«مرا چگونگی نباشد حضور عیش و فراغ که زخم بر سر زخم است و داغ بر سر داغ»
 «زاهد از کوچی رندان به سلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند»

اما اگر در آغاز مصراع دوم، یکی از حروف ربط بیاید ولی مفهوم مصراع اول را به مصراع دوم وابسته نکند می‌تواند اسلوب معادله باشد:

دل ز قید جسم چون آزاد گردد و اشود چون حباب از خود کند قالب تهی، دریا شود
دیده بستن ز جهان فیض و گشایش دارد چون گدا کور شود برگ و نوایی بینی

مثال

- (۱) می‌رسد آزار بد گوهر به **نزدیکان** فزون
 - (۲) **دل** چو شد غافل ز حق فرمانپذیر تن بود
 - (۳) **بار غم** از دلم، **می گلرنگ** بر نداشت
 - (۴) **دود** اگر بالا نشیند، کسر شأن **شعله** نیست
 - (۵) در حریم وصل، **اشک شور** من شیرین نشد
 - (۶) **دلم** در سینه می لرزد ز چین زلف او آری
 - (۷) **آدمی** را زبان، فضیحه کند
 - (۸) **تا رنج تحمل** نکنی گنج **نینی**
 - (۹) **احتمال نیش** کردن واجب است از **بهر نوش**
 - (۱۰) **دوستی** با ناتوانان مایه‌ی روشن‌دلی است
 - (۱۱) **بار دل عارف** نشود جلوه‌ی **دهر**
 - (۱۲) **اظهار عجز** پیش **ستمگر** ز ابلهی است
 - (۱۳) هر که را بر **خاک** بنشانی به **خاک** می‌کشد
 - (۱۴) هر کس **شکست** قیمت **خود** بر زمین نماند
 - (۱۵) **برندارد میوه** تا **خام** است دست از **شاخسار**
 - (۱۶) **پیران**، **تلاش** رزق **فزون** از **جوان** کنند
 - (۱۷) **ریشه نخل** **کهنسال** از **جوان** **افزون** تر است
 - (۱۸) می‌توان **کردن** به **نرمی**، راه در **دل‌های سخت**
 - (۱۹) **عشق** سازد ز **هوس** **پاک** **دل** آدم را
 - (۲۰) **دلیل** روی **تو** هم **روی** **توست** **سعدی** را
- زخم اول از نیام خود بود **شمشیر** را نیام (غلاف)
 می برد هر جا که خواهد **اسب**، **خواب** **آلوده** را
 این **سیل** هرگز از دل من **سنگ** بر نداشت
 جای **چشم** **ابرو** نگیرد، **گرچه** او بالاتر است
کعبه نتوانست **کردن تلخی** از **زمزم** جدا
کبوتر می **تپد** هر جا **پر شاهین** شود پیدا
جوزبی مغز را **سبکساری** [**فضیحه** کند] **فضیحه** (رسوایی)
تا شب **نرود** **صبح** **پدیدار** نباشد
حمل **کوه** **بیستون** بر **یاد** **شیرین** **بار** **نیست** **احتمال** (تحمل)
موم چون **با** **رشته** **سازد**، **شمع** **محفل** می‌شود
آینه ز **عکس** **کوه** **سنگین** **نشود**
اشک **کباب** **موجب** **طغیان** **آتش** است
شمع **آخر** **تکیه** **بر** **خاکستر** **پروانه** **کرد**
ارزان **چو** **شد** **متاع**، **به** **زر** **زود** **می‌رسد**
زاهد **ناپخته** را **از** **خود** **بریدن** **مشکل** است
حرص **گدا** **شود** **طرف** **شام**، **بیش** **تر**
بیش **تر** **دل‌بستگی** **باشد** **به** **دنیا**، **پیر** **را**
رشته **از** **همواری** **خود**، **غوطه** **در** **گوهر** **زده** **است**
دزد **چون** **شحنه** **شود** **امن** **کند** **عالم** **را** **شحنه** (داروغه)
چراغ **را** **نتوان** **دید** **جز** **به** **نور** **چراغ**